

چرا حق با اسعدیان بود؟



علی ورامینی دبیر گروه فرهنگ

منارعه همایون اسعدیان و رئیس سازمان صداوسیما در شورای عالی سینما نکته‌های فرامتنی بسیار دارد. جانب انصاف نیست که پیش از واردشدن به این منازعه قابل توجه، از متانت جیلی در پاسخ و البته به دفاع به منطقی از صحبت‌اش اشاره نکرده. پیمان جیلی درست گفت، عضو شورای سینماست و نظرش را باید بگوید. حتی نظرش هم نظر پرتی نبود. اسکار یکی از مورد توجه‌ترین مراسم‌های جهان است و اگر فیلمی بتواند به اقبالی در این معروفترین جایزه سینمایی برسد یا حتی کمی مورد توجه قرار بگیرد، در سطح وسیعی مخاطب خواهد پیدا کرد. پس چه بهتر که برای چنین رویدادی، فیلمی معرفی شود که به‌قول جیلی نماینده «فرهنگ و تمدن درخشان ایران» باشد. ولی با افسوس تمام باید به ایشان گفت؛ که نیست آقای جیلی، چنین فیلمی موجود نیست و متأسفانه شما و نزدیکانتان در این فقدان، یکی از تأثیرگذارترین‌ها بوده‌اید. پیمان جیلی رئیس سازمان عریض و طویلی است که بیش از ۳۵ هزار میلیارد بودجه دارد و بیش از ۷۰ شبکه تلویزیونی، یک بالا و پایین کند و ببیند که کدام کار قابل توجهی در مدت مدیریت‌شان برای فرهنگ و تمدن درخشان ایران انجام داده که الان انتظار دارد، اول فیلمی خوب دراین‌باره داشته باشیم و بعدتر این فیلم نماینده ایران در اسکار شود. اگر به جیلی بگویند که در همه مدت مدیریت‌اش بر سازمان صداوسیما با این بودجه و همه امکانات کشور، یک فیلم، یک سریال، اصلاً یک قسمت از یک سریال را نشان دهد و بگوید این محصول ما نمونه کار درخشان درباره تمدن و فرهنگ ایران است، چیزی در انبان دارد؟

آقای جیلی در بخشی از صحبت‌اش می‌گوید، اسکار عرصه بزرگ بین‌المللی است که باید حضور ما در آن چنان باشد و چنین. یاللعجب، آمریکا که در صداوسیمای ایشان هیچ است و باید آن را بایکوت کرد. چطور الان که قرار است فیلمی در این مراسم تماماً آمریکایی انتخاب شود، چنین برای ایشان مهم و حائز اهمیت شده است؟ اگر حضور، بهتر از غیبت است چرا همیشه تشویق به غیبت در ساحت دیگر به‌خصوص سیاست خارجی از صداوسیمای تحت امر او دیده‌ایم. اینکه ما آنجاهایی که سر ایران‌مان معامله می‌شود حضور داشته باشیم مهم‌تر است یا حضور در یک مراسم سینمایی؟ یک‌بار نقاش معروفی در جواب روزنامه‌نگار شهیری که خلاف رویه همیشه‌اش از مصدق دفاع می‌کرد، به او گفت «شما از کی مصدقی شدیدی؟»، حالا هم باید از پیمان جیلی پرسید از کی آمریکا و مراسم‌اش برای شما مهم شده است؟

مسئله بعدی در آن چند لحظه سخن گفتن جیلی مسئله‌فرم است. جیلی به‌عنوان شخصیت حقوقی یعنی رئیس سازمان صداوسیما در این‌شورا حضور دارد، آقای جیلی باید بداند که اعتبارش به آن سازمان عریض و طویلی است که البته خود سازمان هم دیگر اعتباری ندارد. بدون کسوت ریاست این سازمان، آقای جیلی چه اعتباری میان اهالی سینما دارد؟ کدام کار را در مقام مدیر انجام داده است که در خاطر عام و خاص بماند تا کسی بخواهد برای حرف‌اش اعتباری قائل شود؟ جمع انگاره جیلی در اذهان، وقتی که با لفظ «باید» از سمت ایشان هم‌همراه می‌شود قطعاً مخاطبی را کنه کارمند اوست، نه مانند مردان سیاست تعارف دارد، عصبانی می‌کند. در برابر «باید» گفتن مردی که کارنامه مردودی در فرهنگ دارد و همه او را به‌تلف کردن منابع صداوسیما می‌شناسند، چه‌وکنشی جز این می‌توان داشت؟

اما پیش‌تر از همه اینها حرف‌های شعاری این روزها هر آدمی را بد می‌کند. آقای جیلی طوری صحبت می‌کند که انگار همین الان از مریخ در تهران نشسته است و هیچ خبر ندارد اوضاع از چه قرار است؟ کدام اثر درباره تمدن و فرهنگ درخشان ایرانی داشته‌ایم که توانایی رقابت در سطح یک جهانی داشته باشد که امروز بار دوم‌مان باشد؟ سینمای ما که به‌هممت امثال آقای جیلی، یا سینمای کم‌دی فرح‌بخشی شده و سینمای دولتی بدون مخاطب، یا سینمای زیرزمینی جشنواره‌رو، دقیقاً ایشان از کدام فیلم‌های خوب با مضمون تمدن ایران صحبت‌می‌کند؟

آقای جیلی و همفکران‌شان همین دو، سه فیلم خوبی هم که برای اسکار کاندیدا شده بودند، سال‌ها در محاق نگه داشتند و نمی‌خواستند اکران شود. این‌ها را که مرور می‌کنیم حق را به همایون اسعدیان می‌دهیم. همه که مانند آقای جیلی ناگاه سفینه‌شان از فضا در شورای سینما نشسته است، آدم‌ها حافظه دارند، تصور دارند، چند کلام سخن گفتن یکی، مثنوی هزار صفحه کارنامه آن آدم را در کسری از ثانیه تداعی می‌کند و مغز در ناخودآگاه، دستور جواب در خور می‌دهد؛ همان جوابی که همایون اسعدیان در لحظه داد.

۱۶

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰، تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱، آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷، نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸

• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن. تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴، توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

دوید و دوید

ثمینه باغچه‌بان پس از دهه‌ها تلاش خستگی‌ناپذیر فرهنگی و آموزشی

دیروز در تهران درگذشت

فرزاد نعمتی خبرنگار گروه فرهنگ

تابستان ۱۴۰۴، هم داغ بود و هم بارها اهالی فرهنگ را داغدار کرد. در شهریورماه که دیگر نگو و نپرس. کمتر روزی بود که خبری از فوت یکی از هنرمندان و فرهنگیان این دیار به‌خصوص اهالی موسیقی به‌گوش نرسد. این‌بار اما قرعه بنام یکی از زنان فرهنگساز: تأثیرگذار افتاد و در ۲۶ شهریورماه، ثمینه باغچه‌بان نویسنده مشهور کودک و نوجوان در تهران و دختر بزرگ جبار باغچه‌بان درگذشت؛ زنی جسور و قوی که عمری در راه خدمت به ایران و ایرانیان پایدار ماند و حتی تندبادهای انقلاب ۵۷ نیز که به‌مه‌جارت ناگزیرش به‌خارج از کشور انحامید، نتوانست او را از ریشه‌هایش جدا کند، چنان‌که غربت را نیز پس‌زد و در آغاز دهه ۱۳۷۰ به‌مام‌وطن بازگشت تا در این خاک بکوشد و سر بر زمین بگذارد.

▼ به من چه که ۹۶ سالمه؟

ثمینه هنگام مرگ ۹۸ سال داشت، اما وقتی به‌نماهنگی که دوسال پیش منتشر شد و در آن، او از تلاش‌اش برای واندادن سخن گفته بود، نگاهی می‌اندازیم، هم این حسرت در للمان موج می‌زند که چرا بسیاری از ما در میانه مسیر معمول زندگی و مانده‌ایم و هم این پرسش در ذهن‌مان سوسو می‌زند که به‌راستی او چه کرده بود که چنین رضایتی از زندگی می‌توانست داشته باشد. چنین پرسشی را البته خود او پاسخ داده بود. در آن نماهنگ گفته بود: «من الان ۹۶ سالم شده؛ شده که شده باشه. به‌من چه؟ من سعی می‌کنم فعال باشم و تا حد مقدور، هستم. من با شعر می‌خواهم با شعر بیدار می‌شوم. خدا کند همه ما ایرانی‌ها، قدر شعر و شعرایمان را بدانیم. این یک چشمه لایزال فرهنگ‌ماست که در مای می‌جوشد و ادامه پیدا می‌کند.»

پیش از اینکه این نماهنگ رسانه‌ای شود، از او خواننده بودیم: «زمانی که به گذشته‌ام می‌نگرم، دلم پر از شادی می‌شود، چه سعادت‌ی بود همدوش پدرم کنار فرزندان ناشنوایم بودن. هرروز زندگی‌ام در دیستان گر و لال‌ها و آموزشگاه باغچه‌بان، سراپا شادی بود. اگر دوباره به‌دنیا بیایم باز همین راه را در پیش خواهم گرفت و خداوند را سپاسگزارم که مرا به این راه رهنمون کرد.»

▼ پدر بیناگذار

جبار عسگرزاده، متولد ایروان بود اما تبارش به تبریز می‌رسید. در ایروان روزنامه‌نگار بود اما وقتی همراه با همسرش صفیه میربابایی که معلم بود، به ایران بازگشت، قریب به یک‌قرن پیش، نخستین کودکستان را در تبریز تأسیس کرد و نام‌اش را «اوشاقلار باغچاسی»، یعنی «باغچه اطفال» انتخاب کرد. شهرت خودش را نیز باغچه‌بان نهاد. شمار خدمات فرهنگی و آموزشی او البته فراتر از این بود. او را جد از بیناگذار کودکستان در ایران، به‌درستی موسس نخستین مدرسه ناشنوایان ایران و اولین مؤلف و ناشر کتاب کودک نیز دانسته‌اند. این آخری را از سال ۱۳۰۷ آغاز کرد؛ چاپ کتاب‌هایی ویژه کودکان با نقاشی‌هایی که جبار خودش می‌کشید. دراین‌مینه نیز موفقیت‌هایی به‌دست آورد. برای نمونه، یکی از کتاب‌های او با نام «بابا برفی» را شورای جهانی کتاب کودک، به‌عنوان بهترین کتاب کودک انتخاب کرد. جبار آموزگار نیز بود و بعد از مدتی تدریس دریافت روش آموزش زبان فارسی ایرادهایی فراوان دارد. چنین بود که دست‌به‌کار شد و روشی کاربردی و حرفه‌ای برای آموزش زبان فارسی ابداع کرد به‌نام «الفبای آسان». خودش معتقد بود: «این کار طبعاً از دست کسی که خود آذربایجانی است، بهتر برمی‌آمد تا دیگران.» بدین ترتیب نام او با کودکان، آموزش و پرورش نوین و آموزش ناشنوایان گره خورد و وقتی در چهارم آذرماه ۱۳۴۵ درگذشت، دیگر برای بسیاری اهمیت این مقوله‌ها پذیرفته شده بود.

▼ از تبریز به شیراز

از جبار و صفیه، سه فرزند به‌یادگار ماند؛ ثمین، ثمینه و پروانه. ثمین؛ شاعر، نویسنده، مترجم و البته آهنگساز بود و در اسفندماه ۱۳۸۶ در استانبول درگذشت. پروانه و ثمینه اما بیشتر از برادرشان، راه پدر را در آموزش مدرن و آموزش ناشنوایان پی گرفتند. ثمینه که در سال ۱۳۰۶ در تبریز به دنیا آمد،

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرباسچی
- مشاوران: عباس عبدی و احمد زیدآبادی
- سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیبر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
- دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
- علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
- مدیراداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
- مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
- هادی حیدری (طرح و کاریکاتور)• حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰، تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱، آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷، نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸

• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن. تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴، توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

چهره

شهریار شعر

۳۷سال پیش در چنین روزی استاد شهریار درگذشت و بیست‌وهفتمین روز از شهریورماه به روز شعر و ادب پارسی نامگذاری شد. محمدحسین بهجت‌تبریزی مشهور به شهریار، شاعر چیره‌دست و توانای ایرانی است که به دوزبان فارسی و ترکی در قالب‌های مختلف شعر سروده، اما غزل‌های او بین دوستداران شعر فارسی زبانزد است. او در یازدهمین روز از دی‌ماه ۱۲۸۵ در تبریز به دنیا آمد و در نوجوانی برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. شهریار در پایتخت مشغول خواندن پزشکی بود اما عشق به ادبیات و خاصه همنشینی با بزرگان هنر و ادب، او را به مسیر شعر کشاند. شهریار در قالب‌های مختلف شعری طبع آزمایی کرد و دستی نیز بر موسیقی و خطاطی داشت. او شعر را قالب ادبی و محلی نیک برای اندیشه‌ورزی، ژرفنگری می‌دانست به‌خصوص در دوبیتی‌هایش، اندرزهای اخلاقی و تربیتی بسیاری بیان کرد. او اولین مجموعه شعرش را در سال ۱۳۱۰ با مقدمه‌ای که ملک الشعرای بهار و سعید نفیسی بر آن نوشتند، منتشر کرد. شاعر غزل‌های معروف «علی‌ای همای رحمت»، «خان‌ننه»، «حیدر بابایه سلام» و «آمدی جانم به قربانت»، به ایران دوستی شهره بود و فردوسی را نیز بسیار ستایش می‌کرد. شهریار در ۲۷ شهریورماه ۱۳۶۷ در سن ۸۱ سالگی درگذشت و در مقبره الشعرای تبریز به خاک سپرده شد.

کتابخانه

بازتاب درد در بوم رنگ‌ها

کتاب «نگذار ببرند شارو» به‌تاژگی از سوی نشر چشمه منتشر شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. در این اثر روابط پیچیده خانوادگی و تأثیر نسل‌های گذشته بر زندگی امروز به‌شکل ظرفی بررسی شده است. این کتاب را زارا امیدی نوشته و داستان آن درباره شارو، نقاش گردی است که پس از جان به‌در بردن از فاجعه‌ای بزرگ، به‌طور خودخواسته زندگی در سوئد را انتخاب کرده است. شارو از بازگویی و حتی شنیدن وقایع گذشته بیزار است، اما با نقاشی‌کردن سعی می‌کند جزئیات و خاطرات گذشته‌اش را دوباره زنده کند. نقاشی و رنگ در این کتاب، نماد سیالیت خاطرات و عدم قطعیت آن‌هاست. این کتاب ترکیبی است از گزارش مستند و روایتی شاعرانه که روابط پیچیده خانوادگی و تأثیر نسل‌های گذشته بر زندگی امروز را به‌شکل ظرفی بررسی کرده است. خواندن این رمان ایرانی برای علاقه‌مندان به داستان‌های متمرکز بر شخصیت‌های چندبعدی و روایت گیرا و پراحساس، جذاب خواهد بود. این کتاب ۲۹۱ صفحه‌ای، برچسب قیمتی ۴۲۰ هزار تومانی دارد.

نام کتاب:
نگذار ببرند شارو
نویسنده: زارا امیدی
نشر: چشمه

تاریخ

تهاجم ارتش سرخ شوروی به لهستان

سال ۱۹۲۰، لهستان با استفاده از ضعف شوروی پس از جنگ جهانی اول و جنگ داخلی، به این کشور حمله کرد و خط مرزی خود را ۲۴۰ کیلومتر به زیان شوروی جلو برد. ازسوی دیگر،

قسمت‌های زیادی از خاک آلمان مطابق پیمان ورسای به لهستان تعلق گرفته بود. بعد از انعقاد قرارداد مولوتوف-ریبنتروپ میان آلمان و شوروی در سال ۱۹۳۹، آنها فرصت یافتند سراغ اختلاف دیرینه‌شان با لهستان بروند. آلمان‌ها نخست دست‌به‌کار شدند و اگر چه امیدوار بودند با حمله هم‌زمان شوروی، لهستان را ظرف یک‌هفته فتح کنند، اما هم مقاومت لهستانی‌ها و هم پرهیز استالین از ورود به جنگ، هیتلر را مشوش کرد و او پس از مدتی به استالین پیمای داد و متذکر شد که اگر خواهان سهم خود از لهستان است، باید در جنگ شرکت کند. سرانجام در هفدهم سپتامبر ۱۹۳۹ که عقب‌نشینی ارتش لهستان در برابر آلمان آغاز شده بود، استالین فرمان حمله به لهستان را صادر کرد و ارتش سرخ بدون برخورد با مقاومت جدی، شروع به پیشروی کرد. لهستان پس از چهار هفته مقاومت و با وجود کشته‌شدن ۳۰۰ هزار لهستانی، شکست را پذیرفت.